



Examining the Contrast between Tradition and Modernity in Tubi and The Meaning of the Night by Shahrnoush Parsipour

Mahnaz Abhari¹ | Manijeh Falahi² | Ali Eskandari³

1. Ph.D Condidate, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. E-mail: abhari@stu.iau-saveh.ac.ir
2. Corresponding author, Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. E-mail: fallah@iau-saveh.ac.ir
3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. E-mail: Ali.Eskandari@iau.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 17 April 2024

Received in revised form 25

May 2024

Accepted 01 June 2024

Published online 08 September

2024

Keywords:

Tuba and the meaning of the night, Shahrnoush Parsipour, tradition, modernity, confrontation

ABSTRACT

Background and Purpose The purpose of the present research is to examine and analyze how tradition and modernity clash in Iran's contemporary history based on the novel Tuba and the meaning of Shahrnoosh night in Parsipur. The novel includes the events of many eventful periods of Iran's contemporary history, which are reported with the focus of Tuba's life. The events of the novel take place in the context of political developments from the threshold of the constitutional movement to the last decades of Pahlavi II's rule and the height of violent struggles. During it, Parsipour depicts the life of several generations, centered on the life of Tuba. From this perspective, the novel Tuba and the meaning of the night is the story of the life and inner conflicts of the Iranian man, who, in addition to living in the context of political and social conflicts, is involved in the turmoil and psychological conflicts arising from the wave of modernity within himself. **Study method:** This article has been prepared in an analytical-descriptive method, using library resources and using scientifically valid sources. **Findings:** The findings of the research confirm that the confrontation between tradition and modernity has been going on from the threshold of constitutionalism to the occurrence of the revolution in various fields of Iranian society. In addition to politics and governance, this confrontation has transformed family and social relations. **Conclusion:** The results of this research show that at any point in time from the constitutional era to this point, on the one hand, we can witness the progress of modernity in the individual, social, and political spheres, and on the other hand, the resistance of traditional standards and standards against the relentless wave of modernity. The approach of different strata and groups of society to modernity is differentiated from each other according to the level of education, class and social origin. From this point of view, they can be divided into three spectrums: those who accept the principles and ideas of modernity, those who oppose the social and political aspects of modernity, and those who are confused against modernity.

Cite this article: Abhari, M.; Falahi, M. & Eskandari, A. (2024). Examining the contrast between tradition and modernity in Tubi and the meaning of the night by Shahrnoush Parsipour. *Persian Language and Literature*, 77 (249), 199-215. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61243.3658>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61243.3658>

Publisher: University of Tabriz.

بررسی تقابل سنت و تجدد در رمان طوبا و معنای شب اثر شهرنوش پارسی‌پور

مهناز ابهری^۱ | منیژه فلاحی^۲ | علی اسکندری

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی ساوه، ایران. رایانامه: abhari@stu.iau-saveh.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. رایانامه: fallah@iau-saveh.ac.ir
۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی اراک، ایران. رایانامه: Ali.Eskandari@iau.ac.ir

| اطلاعات مقاله | چکیده |
|---|---|
| نوع مقاله: مقاله پژوهشی | پژوهش حاضر درصدد بررسی و تحلیل چگونگی تقابل سنت و تجدد در تاریخ معاصر ایران بر اساس رمان طوبا و معنای شب اثر شهرنوش پارسی‌پور است. این رمان دربرگیرنده رخداد‌های چند دوره‌ی پرحادثه از تاریخ معاصر ایران است که با محور قرار دادن زندگی طوبا، گزارش شده‌است. حوادث رمان در متن تحولات سیاسی از آستانه جنبش مشروطه‌خواهی تا دهه‌های پایانی حکومت پهلوی دوم و اوج‌گیری مبارزات قهرآمیز می‌گذرد. پارسی‌پور در خلال آن زندگی چند نسل را به تصویر کشیده‌است. از این چشم‌انداز، رمان طوبا و معنای شب، داستان زندگی و کشاکش‌های درونی انسان ایرانی است که علاوه بر زیستن، در متن حوادث و بحران‌های سیاسی و اجتماعی، درگیر آشوب‌ها و درگیری‌های روانی برخاسته از موج تجدد در درون خویش است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که تقابل سنت و تجدد از آستانه مشروطیت تا وقوع انقلاب در عرصه‌های مختلف جامعه ایران جریان داشته و علاوه بر حوزه سیاست و حکمرانی، مناسبات خانوادگی و اجتماعی را نیز در معرض دگرگونی قرار داده‌است. در هر مقطع از این دوره، از یک سو پیشروی جلوه‌ها و نمودهای تجدد در عرصه فردی و اجتماعی، سیاسی مشهود است و از سوی دیگر مقاومت معیارها و موازین سنت را در برابر موج بی‌امان تجدد می‌توان مشاهده کرد. یافته‌های مقاله مؤید آن است که رویکرد اقشار و گروه‌های مختلف جامعه به تجدد، متناسب با میزان تحصیلات، خاستگاه طبقاتی و اجتماعی آنان از یکدیگر تمایز می‌یابد. از این حیث، می‌توان آن‌ها را در سه طیف پذیرندگان مبانی و اندیشه‌های تجدد، مخالفان ابعاد اجتماعی و سیاسی تجدد و سرگشتگان در برابر تجدد صورت‌بندی کرد. |
| تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۹ | |
| تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۰۵ | |
| تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۲ | |
| تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۶/۱۸ | |
| کلیدواژه‌ها: طوبا و معنای شب، شهرنوش پارسی‌پور، سنت، تجدد، تقابل. | |
| استناد: ابهری، مهناز؛ فلاحی، منیژه و اسکندری، علی. (۱۴۰۳). بررسی تقابل سنت و تجدد در رمان طوبا و معنای شب اثر شهرنوش پارسی‌پور، زبان و ادب فارسی، ۷۷ (۲۴۹)، ۱۹۹-۲۱۵. http://doi.org/10.22034/perlit.2024.61243.3658 | |
| ناشر: دانشگاه تبریز. | © نویسنده‌گان |



مقدمه

در تاریخ ایران، دوره حفاصل آغاز آشنایی جامعه ایرانی با غرب تا انقلاب مشروطیت به عصر بیداری معروف است. در این دوره، رویارویی جامعه ایرانی به‌ویژه نخبگان تحصیل کرده با مدرنیته اروپایی از طرق مختلف، منجر به شکل‌گیری گفتمان تازه‌ای شد که به تدریج کل چشم‌انداز فرهنگ سیاسی و فکری ایران را دستخوش تغییرات اساسی کرد. اندیشه اخذ و اقتباس مظاهر تمدن جدید و به‌طور کلی آشنایی با نمودهای تجدد، با شکست ایران در جنگ‌های نخست ایران و روسیه (۱۲۱۸-۱۲۲۸ق) آغاز شد. درحقیقت تازیان‌های شکست سهمگینی که در طول این جنگ بر پیکر نحیف ایران فرود آمد نوعی بیداری از خواب خوش قرون را در پی آورد. ایرانیان تا این تاریخ همچنان در عصر سنت می‌زیستند و نیازی به شناخت آنچه در پیرامون آن‌ها می‌گذشت احساس نمی‌کردند. گرچه همواره از عصر صفویان مراوداتی میان ایران و غرب وجود داشت و بازرگانان، مبلغان مذهبی و فرستادگان گوناگون دربارهای اروپایی به دربار صفویه آمدورفتی داشتند و گاهی برخی از شاهان صفوی کسانی را به نمایندگی از خود به این دربارها گسیل می‌داشتند، اما درحقیقت ارتباط ایران و غرب عمدتاً یک‌سویه بود و در دربار ایران چندان تمایلی برای شناخت آنچه در آن سوی مرزهایش جریان داشت به‌ویژه دگرگونی عظیمی که در پرتو رنسانس در جهان غرب در حال رخ دادن بود، وجود نداشت. شکست در جنگ با روسیه تزاری ایران را از خواب غفلت قرن‌ها بیدار کرد و به عقب‌ماندگی خود از قافله تمدن آگاه ساخت و مقدمات آشنایی با تجدد و دنیای جدید را فراهم آورد. ضرورت حفظ کیمیا در برابر یورش دشمنان نیرومند به‌ویژه امپراتوری روسیه، عباس میرزا و کسانی از کارگزاران عالی‌رتبه دستگاه حکومتی او نظیر میرزا عیسی و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را بر آن داشت تا با اعزام دانشجویان به اروپا و تربیت نیروهای متخصص و آشنا با علوم و فنون جدید، تأسیس چاپخانه و ارتباط آگاهانه با برخی کشورهای اروپایی به پی‌ریزی مقدمات نوسازی ایران پردازند (آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۲۲۵/۱-۲۲۶). این کوشش‌ها مبتنی بر جمع‌بندی از وضعیت عقب‌افتاده ایران و درک ضرورت نوسازی کشور از طریق تجهیز به دانش و کارشناسی تمدن جدید اروپایی بود. روندی که از این زمان آغاز شد با افت‌وخیزهایی تا دوران مشروطه تداوم یافت. «ایران در سیر تحول جدید فکری و اجتماعی خود تا نهضت مشروطیت چند جهش تاریخی داشت: آغاز اصلاحات یا دوره عباس میرزا؛ اصلاحات مضبوط همه‌جانبه یا عصر میرزاتقی‌خانی؛ در تلاش ترقی یا برزخ تاریخی، تحرک تجدد و ترقی یا عصر سپهسالار؛ تکوین ایدئولوژی جنبش مشروطیت» (آدمیت، ۱۳۸۵: ۱۳).

اندیشه تجددخواهی با تأسیس مدرسه دارالفنون در سال ۱۲۶۴ق، رواج ترجمه آثار فرنگی، به تدریج دامنه گرفت، شکل‌گیری حلقه‌های روشنفکری و انتشار روزنامه‌هایی نظیر *اختر*، *قانون*، *حبل‌المتین* و... بر دامنه آن افزود و با یورش علیه گفتمان‌های مبتنی بر سنت، درصدد استقرار نظم و نظام مدرن در ایران برآمد و سرانجام در سال ۱۳۲۴ق / ۱۲۸۵ش به استقرار نظام مشروطه در ایران انجامید. «گرچه گروه پرشماری از روشنفکران از دوره پسین سده نوزدهم و سال‌های نخستین قرن بیستم در چالش با باورهای خرافه‌آمیز سنتی به ارزش‌های مدرنیته روی آوردند، اما ایشان در همان حال در کار گزینش از میان مدرنیته راستین اروپایی اماواگرهای بی‌شماری می‌کردند و برگرفتن آراییی چون انسان‌گرایی، باور به نقش پویای آدمی در جهان، میل مهار و کنترل طبیعت را... با قید و شرط‌های فراوانی همراه می‌ساختند» (بروجردی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۹). بدین ترتیب، هرچند از دوره مشروطه بدین طرف، اندیشه تجدد گام‌های بلندی را به جلو برداشته‌است اما هنوز پس از گذشت بیش از یک قرن از آن روزگار، ایران در عرصه‌های گوناگون سیاست و فرهنگ و جامعه شاهد تقابل و کشاکش میان سنت و تجدد است. این رویارویی و تقابل چنان بوده‌است که همه زوایای حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار داده‌است.

شهرنوش پاریسی‌پور در رمان «طوبا و معنای شب» برخی از ابعاد و جلوه‌های این تقابل و پیامدهای اجتماعی‌سیاسی و فرهنگی آن را در خلال وقایع داستان و سرگذشت شخصیت‌های آن بازتاب داده‌است.

۱. پیشینه پژوهش

در مورد مدرنیته و تجدد در ایران آثار گوناگونی اعم از کتاب، مقاله و پایان‌نامه و رساله تدوین یافته‌است که پرداختن به یکایک آن‌ها در مجال محدود مقاله نمی‌گنجد، باین‌حال اشاره به برخی از آن‌ها که از جهاتی با موضوع مقاله حاضر ارتباط دارد، لازم به‌نظر می‌رسد.

علی محمد حق‌شناس (۱۳۸۳۹) در کتاب *زبان و ادب فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته* (مجموعه مقالات) به‌اجمال به موضوعاتی از قبیل «رمان و عصر جدید در ایران»، «زبان فارسی، از سنت تا تجدد»، به موضوع سنت و مدرنیته در ادبیات پرداخته‌است. سهیلا ترابی فارسانی در کتاب *زن ایرانی در گذر از سنت به مدرن* که در سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات نیلوفر به چاپ رسیده‌است، در هفت فصل به مسئله سنت و تجدد پرداخته و وضعیت تاریخی زنان را در گذشته، به‌خصوص در دوره قاجار مورد بررسی قرار داده‌است و ضمن آن حضور هم‌زمان سنت‌های اجتماعی و عناصر نوگرایانه را در میان زنان بررسی کرده‌است.

اسماعیل مردانلو (۱۳۹۸) در کتاب *نگاهی به تجربه مدرنیته در ایران* بررسی رمان‌های اجتماعی دهه ۴۰ و ۵۰، تحول جامعه ایران و پذیرش شتاب آلود مدرنیزاسیون را مورد مطالعه قرار داده‌است. بر اساس استنباط او، رمان‌نویسان این دوره به ارائه تصویری منفی از شهر روی می‌آورند و با عبارتهایی معنادار و به شکلی غیرمستقیم، وحشت و تشویش خود را از زندگی در شهر نشان می‌دهند. نویسنده به‌عنوان نمونه رمان‌های شوهر آهو خانم (۱۳۴۰) نوشته علی محمد افغانی، سفر شب (۱۳۴۶) نوشته بهمن شعله‌ور، دل‌کور (۱۳۵۱) نوشته اسماعیل فصیح، شب هول (۱۳۵۶) نوشته هرمز شهدادی و جای خالی سلوچ (۱۳۵۸) نوشته محمود دولت‌آبادی را بررسی و تحلیل کرده‌است.

زینب رحمانیان و همکاران (۱۳۹۸)، در مقاله «بررسی جامعه‌شناختی رمان *طوبا و معنای شب* اثر شهرنوش پاریسی‌پور»، با محور قرار دادن شورش علیه بحران‌ها و خلأهای اجتماعی، نکات جامعه‌شناسی را در «*طوبا و معنای شب*» را تحلیل می‌کنند و در ضمن آن با اشاره به تقابل طوبا با سنت، طوبا را به‌عنوان نماینده مدرنیته در تقابل سنت و مدرنیته، مورد توجه قرار داده‌اند. این مقاله از بین تمام شخصیت‌های داستان «*طوبا و معنای شب*» فقط به طوبا و از تمام عمر طوبا فقط به جوانی او توجه داشته‌است و از همین رو در استنباط خود درباره طوبا و تلقی او به‌عنوان نماینده مدرنیته به خطا رفته‌است. این مقاله از این حیث که به موضوع سنت و تجدد و تقابل آن در کل اثر و زندگی شخصیت‌های رمان نپرداخته‌است با مقاله حاضر تمایز اساسی دارد.

مریم عاملی رضایی (۱۳۹۲)، در مقاله «تحلیل تقابل سنت و مدرنیته در رمان اجتماعی پس از انقلاب اسلامی»، رویکرد نویسندگان دهه ۶۰، ۷۰ و ۸۰ شمسی را به موضوع تقابل سنت و مدرنیته بررسی و مقایسه کرده‌است. نتیجه بررسی‌های وی نشان داد که در دهه ۶۰ این تقابل به شکلی آشکار در اعتراض به صنعتی شدن، مظاهر مادی مدرنیته و از دست رفتن سنت‌ها دیده می‌شود، اما در دهه ۷۰ و ۸۰ این تجربه درونی شده و به شکل تردید، سرگردانی و گاه سنت‌گرایی بروز یافته‌است. بر اساس استنباط او پذیرش تجدد که در دهه ۶۰، یک چالش محسوب می‌شد، در دهه ۷۰ و ۸۰ در جوامع شهری و در میان اقشار تحصیل‌کرده، گسترش شتابنده‌ای یافته‌است.

زینب صابر و نادر شایگان‌فر (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی تطبیقی - انتقادی تأثیرپذیری رمان *طوبا و معنای شب*» از رمان صد سال تنهایی با تأکید بر درونمایه جدال سنت و مدرنیته، با بررسی عناصر بینامتنی دو رمان صد سال تنهایی و *طوبا و معنای شب*،

مهم‌ترین درون‌مایه مشترک این دو رمان را مواجهه سنت با تجدد قلمداد کرده‌اند و نشان داده‌اند که رواج مدرنیته در جامعه سنتی، واکنش‌هایی مانند حیرت، شگفتی، نفرت و بیگانگی‌ستیزی را در پی دارد. به زعم آن‌ها این واکنش‌ها در صد سال تنهایی انتقادی و صریح و در «طوبا و معنای شب» به صورت موضع‌گیری مغشوش و منفعلانه است. این مقاله در یکی دو نکته با مقاله حاضر مشابهت دارد ولی در نوع رویکرد به موضوع و استنباط از آن دو مقاله، تمایز درخور توجهی با یکدیگر دارند.

ابراهیم ظاهری عبده‌وند (۱۳۹۵)، در رساله دکتری خود با عنوان «مدرنیته و ساختار سنتی خانواده ایرانی براساس رمان‌های منتخب معاصر ۱۳۰۰ - ۱۳۵۷»، تأثیر مدرنیته را بر ساختار سنتی خانواده ایرانی در رمان‌های شوهر آهو خانم از محمدعلی افغانی، چشم‌هایش از بزرگ علوی، سمفونی مردگان از عباس معروفی، مادرم بی‌بی‌جان از اصغر الهی، درازنای شب از جمال میرصادقی، سپیده‌دم ایرانی از امیرحسن چهلتن، جزیره سرگردانی و ساربان سرگردان از سیمین دانشور واکاویده و تأثیر حوادث را بر تحولات خانواده در دوره مذکور نشان داده‌است. رساله مذکور به تأثیر مدرنیته بر ساختار خانواده پرداخته و تقابل سنت و تجدد را به طور عام مدنظر نداشته‌است. در هیچ‌یک از آثار فوق رمان طوبا و معنای شب از منظر پژوهش مورد مطالعه قرار نگرفته‌است.

۲. بحث و بررسی

پیش از ورود به بررسی سنت و تجدد در رمان «طوبا و معنای شب» لازم است تعریف اجمالی از دو مقوله سنت و تجدد به دست داده شود تا ابعاد مفهومی و مؤلفه‌های هر یک از آن‌ها به درستی معلوم شود. از سنت و تجدد تعریف‌های گوناگونی عرضه شده‌است که در اینجا با صرف‌نظر از نقل تعریف‌های مختلف با در نظر گرفتن وجوه مشترک آن‌ها، می‌توان سنت را مجموعه شرایط و مقتضیات عینی و ذهنی دانست که تاریخ ظهور آن سال‌های دور بوده، ولی نمی‌توان برای آن پایانی تصور کرد. نمی‌توان سنت را قدیم به معنای کهنه نامید که دیگر منسوخ شده‌است، بلکه می‌بایست مجموعه تفکرات و رفتارهایی تلقی کرد که تنها ریشه در قدیم دارد و برای خود دارای بنیان‌های خاصی است که می‌تواند در همه زمان‌ها، طرفدارانی داشته باشد. (رهبری، ۱۳۸۷: ۲۵۷). به عبارت دیگر «سنت» مجموعه میراث فرهنگی و اعتقادی است که در طی نسل‌های مختلف تکوین و از نسلی به نسل‌های دیگر انتقال یافته‌است. حافظه جمعی و فردی و روایت شفاهی، نخستین حامل سنت به‌شمار می‌آیند (نک. بیرو، ۱۳۸۰: ذیل واژه).

از جمله عناصر و مؤلفه‌های سنت عبارت‌اند از: جایگاه محوری خدا در جهان هستی، تقدیرگرایی، اطاعت از اوامر و نواهی دینی و متولیان دیانت بدون ارزیابی عقلی، گذشته‌گرایی و پابندی به معتقدات و رسوم بازمانده از پیشینیان، اعتقاد به سلسله‌مراتب در نظام اجتماعی و پذیرش اختلافات طبقاتی، اعتقاد به عدم تساوی حقوقی افراد به علت تفاوت‌های آیینی، جنسیتی و نژادی و در نتیجه تلقی زن به‌عنوان موجودی فاقد عقل کامل در حقوق و جایگاه برابر با مرد.

مدرنیته^۱ یا تجدد عبارت است از مجموعه باورها، و رهیافت‌هایی که از دوران رنسانس با تغییر در روش شناخت و بازگشت از موازین سنت مسیحی آغاز و پس از کشاکش‌های بسیار به تدریج تثبیت می‌شود و تمدن جدید مغرب‌زمین را شکل می‌دهد. دوران رواج مدرنیته با نقد سنت و موازین و معتقدات سنتی آغاز می‌شود و سرانجام با طرد سنت و یا تطبیق برخی از موازین و رسوم آن با رهیافت‌های مدرنیته به پایان می‌رسد. در این دوره تغییراتی در نگاه انسان به خود، هستی و جامعه رخ می‌دهد که حاصل آن مؤلفه‌های مدرنیته را شکل می‌دهد. برخی از این مؤلفه‌ها به اختصار عبارت‌اند از: نگاه متفاوت به جهان و افسون‌زدایی از هستی، تأکید بر عقل و اتخاذ روش استقرایی برای دستیابی به شناخت قابل‌اطمینان از طریق تجربه و آزمون، نسبی‌گرایی و شکاکیت، اومانیزم و انسان‌گرایی، اعتلای جایگاه فرد و تأکید بر اراده و آزادی‌های فردی، جدایی دین از دولت، برابری حقوقی انسان‌ها

^۱ modernity

قطع نظر از تفاوت‌های دینی، نژادی و جنسیتی و... (برای توضیح بیشتر، نک. هودشتیان، ۱۳۸۱: صفات مختلف؛ جهاننگلو، ۱۳۸۴، صفحات مختلف).

راهیابی برخی از نمودها و اصول تجدد به ایران از همان ابتدا واکنش‌های گوناگونی را برانگیخت، گروهی با تمسک به غیرت دینی و تلقی سنت‌گرایانه از دین نه تنها با اصول و اندیشه‌های نوگرایانه به مخالفت برخاستند بلکه حتی مظاهر و ابزارهای تازه‌ای را که محصول مدرنیسم و صنعت اروپایی بود، حرام دانستند. اینان طیف وسیعی از اقشار و گروه‌های سنت‌گرای جامعه ایران را تشکیل می‌دادند و به نوعی هدایت دینی توده‌های مردم را بر عهده داشتند. جمعی دیگر که در حلقه روشنفکران نوظهور عصر ناصرالدین شاه جای داشتند به پذیرش کامل و غیرانتقادی همه وجوه و مظاهر تمدن جدید اصرار می‌ورزیدند، میرزا فتحعلی آخوندزاده (وفات ۱۲۹۵ق) میرزا ملکم خان (۱۳۲۶ق) از آن جمله بودند. در این میان گروه دیگری نیز بودند که به برخورد انتقادی، به‌گزینی و تلفیق اندیشه‌ها و دستاوردهای فکری، مدنیت جدید با معتقدات و رسوم و سنت‌های بومی تأکید می‌کردند. سید جمال‌الدین اسدآبادی (۱۳۱۵ق)، میرزا عبدالرحیم طالبوف (۱۳۲۸ق) از برجستگان این گروه به‌شمار می‌روند (آجدانی، ۱۳۸۷: ۸۹-۱۱۴؛ رحمانیان، ۱۳۸۲: ۱۱۸). رویکرد به مدرنیسم و مدرنیته از دوران مشروطه به بعد با اندک تمایزی نسبت به گذشته تداوم یافت. میرسپاسی در پژوهش درباره مدرنیته ایرانی (ر.ک: ۱۳۸۴: ۴۰)، سه رویکرد زیر را قابل‌ردیابی دانسته‌است:

الف) پذیرش غیرانتقادی مدرنیته، به‌مثابه الگویی غربی که می‌تواند به‌طور کامل جایگزین فرهنگ ایرانی شود.

ب) جابه‌جایی به‌سمت پارادایم چپ و مدرنیته‌ای که منتقد امپریالیسم و سرمایه‌داری است.

ج) چرخش به‌سمت گفتمان اسلامی «بازگشت به اصل».

اما در مقایسه با دیگر کشورها و نوع مواجهه آن‌ها با پدیده مدرنیته و رویکردشان به سنت، ایران در دسته کشورهای با نگرش «آشفته» جای می‌گیرد.

در اینجا باید بر این نکته تأکید کنیم که در بحث از تجدد در ایران لازم است، تمایز میان مدرنیته و مدرنیزاسیون همواره در نظر گرفته شود. مدرنیته، ناظر بر ابعاد نظری و مفاهیم و طرز اندیشه مبتنی بر شناخت علمی، تجربی، رهیافت‌های فلسفی و انسان‌شناختی و به‌طور خاص انسان‌گرایی و اومانیزم، و اعتقاد به برابری، آزادی و اراده مستقل انسانی است و می‌توان آن را معادل تجدد دانست، حال آنکه مدرنیزاسیون به مفهوم نوسازی و عمدتاً بیانگر استقرار مظاهر مدنیت جدید و مبتنی بر مدرنیته است، به عبارت دیگر مدرنیته، اساس و بنیاد مدرنیزاسیون و مدرنیسم است و اخذ و اقتباس مظاهر تمدن جدید از سوی جامعه‌ای لزوماً به معنی مدرن شدن حقیقی آن جامعه، شمرده نمی‌شود.

۳. خلاصه رمان

طوبا و معنای شب حکایت مراحل گوناگون زندگی خانواده‌ای است از دوران مشروطه تا انقلاب ۱۳۵۷ که شخصیت اصلی آن زنی است به نام طوبا. حاج ادیب، پدر طوبا که مردی دانشمند و اهل فلسفه است در پی ضربه شلاق یک مرد انگلیسی شکایت به نزد صدراعظم می‌برد و از این طریق با صاحب‌منصبان دولتی آشنا می‌شود و شرکت در محافل آنان زمینه آشنایی او را با علوم جدید فراهم می‌آورد. او تصمیم می‌گیرد قبل از آنکه بیگانگان به دخترش اندیشیدن بیاموزند، خود، طوبا را تعلیم دهد اما زمانی که طوبا چهارده‌ساله می‌شود، حاج ادیب می‌میرد. طوبا بعد از مرگ پدر با حاجی محمود ۵۲ساله ازدواج می‌کند که بعد از چهار سال به طلاق می‌انجامد و او تصمیم می‌گیرد به دنبال خدا برود. پس از مدتی با شاهزاده‌ای قجری ازدواج می‌کند. به دلیل بی‌مسئولیتی شاهزاده، کم‌کم تمام مسئولیت‌های زندگی بر دوش طوبا می‌افتد.

مباشر شوهر طوبا که ابوذر نام دارد، پس از قتل شیخ محمد خیابانی در تبریز، خواهر و دو فرزندش (ستاره و اسماعیل) را به تهران می‌آورد و در خانه طوبا نگهداری می‌کند. ستاره را که در جریان حمله قزاق‌ها باردار شده، می‌کشد و با کمک طوبا او را در زیر درخت انار دفن می‌کند. طوبا با اسماعیل انس می‌گیرد و او را بزرگ می‌کند. اسماعیل بعدها به علت فعالیت‌های سیاسی زندانی می‌شود، با دختر طوبا ازدواج می‌کند. طوبا ناگزیر هر سه کودک یتیم خانواده دیگر (مریم، کمال و کریم) را تحت سرپرستی خود می‌گیرد. کمال و متعاقب آن مریم به گروه‌های سیاسی می‌پیوندند، مریم شبی در یک درگیری، تیر می‌خورد و کشته می‌شود و جسد او را کنار جسد ستاره دفن می‌کنند. طوبا به واسطه برخی از دوستان شوهرش با تصوف و مراتب سیر و سلوک آشنا می‌شود، در پی پیر تا کرمانشاه می‌رود، ولی رهنمودهای او نیز آلام روحی طوبا را تسکین نمی‌دهد. حادثه‌های تلخ یکی پس از دیگری او را به سرگستگی می‌کشد و سرانجام در سفری سوررئالیستی در اعماق زمین از دیده‌ها پنهان می‌شود.

۴. سنت و تجدد در رمان «طوبا و معنای شب»

«طوبا و معنای شب» شناخته‌شده‌ترین رمان شهرنوش پاریسی پور است که به سال ۱۳۶۷ شمسی انتشار یافته‌است. رمان دربرگیرنده رخدادهای چند دوره پرحادثه از تاریخ معاصر ایران است که با محور قرار دادن زندگی طوبا، دختر یکی از عالمان خوش‌نام و اهل فلسفه عصر مظفردالدین شاه گزارش شده‌است. حوادث رمان در متن تحولات سیاسی از آستانه جنبش مشروطه‌خواهی تا دهه‌های پایانی حکومت پهلوی دوم و اوج‌گیری مبارزات قهرآمیز چریکی می‌گذرد. پاریسی پور در خلال آن، زندگی چند نسل را با محوریت زندگی طوبا به تصویر می‌کشد (میرصادقی، ۱۳۷۹: ۳۰۷). این رمان از منظرهای مختلف شایسته مطالعه و تحلیل است، در این پژوهش رمان «طوبا و معنای شب» از منظر تقابل سنت و تجدد بررسی شده‌است. این تقابل میان سنت و تجدد تنها در عرصه جامعه و مناسبات اجتماعی رخ نمی‌دهد بلکه با بازتاب یافتن در درون شخصیت‌ها، به‌ویژه شخصیت‌های پاینده به موازین و مناسبات برخاسته از سنت، ابعاد روان‌شناختی نیز می‌یابد. از این چشم‌انداز رمان طوبا و معنای شب داستان زندگی و کشاکش‌های درونی انسان ایرانی است. یافته‌های مقاله، بیانگر آن است که در هر مقطع زمانی از دوران مشروطیت به این سو، می‌توان از یک طرف شاهد پیشروی جلوه‌ها و نموده‌های تجدد در عرصه فردی و اجتماعی سیاسی بود و از سوی دیگر مقاومت معیارها و موازین سنت را در برابر موج بی‌امان تجدد، مشاهده کرد.

۵. نموده‌های تقابل سنت و تجدد در رمان طوبا و معنای شب

۱-۵. بازاندیشی و علم‌گرایی به‌مثابه نخستین پیامد رویارویی سنت و تجدد

به نظر می‌رسد شهرنوش پاریسی پور در رمان «طوبا و معنای شب» با آگاهی از عوامل پیدایش نموده‌های تمدن جدید در ایران متعاقب جنگ نخست ایران و روس در سال‌های ۱۱۲۱۸-۱۲۲۸ق، آغاز مواجهه شخصیت‌های داستان خود را با مدرنیته و تجدد با باز آفرینی این رویداد در قالب اتفاقی تکان‌دهنده در مقیاس فردی، سامان داده‌است. اگر ایران را شلاق‌های جنگ روسیه به بیداری اضطراب‌آلودی کشاند، در رمان نیز فرود آمدن شلاق صاحب‌منصب انگلیسی بر سر و صورت حاج ادیب، یک عالم اهل علم و فلسفه و مورد احترام مردم، او را که غرق در تأملات فلسفی بود و ناخودآگاه در مسیر مرد انگلیسی قرار گرفته و موجب رم کردن اسب او شده بود، از اعماق افکار دورودراز عصر سنت به عالم بیداری واقعیت می‌کشاند. حاج ادیب در پیاده‌روی «غرق گشودن یکی از معماهای ملاصدرا» بود که شلاق مرد انگلیسی با تجاوز به قلمرو به ظاهر امن و موقعیت رفیع اجتماعی او، حاجی را از عالم اندیشه و خیال به واقعیت جامعه پرتاب می‌کند (پاریسی پور، ۱۳۶۸: ۱۲). او برای شکایت به نزد مشیرالدوله، صدراعظم وقت، می‌رود

و می‌کوشد بر آشفتگی و لرزش صدایش غلبه کند و ماجرا را توضیح دهد و «بگوید که: خود را نه بزرگ می‌داند و نه صاحب‌شأن اما اگر در مقابل چشم کس و ناکس یک انگلیسی بر روی او بکوبد که لباس و سربند اهل علم را به یدک می‌کشد، مردم چه خواهند گفت؟ بعد چطور خواهد شد؟» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۱۴). مشیرالدوله اهمیت مسئله را درک می‌کند و قول می‌دهد که این اتفاق را به پیشگاه اعلی‌حضرت مظفرالدین‌شاه عرضه بدارد، انگلیسی خطاکار را از طریق سفیر انگلیس تعقیب کند و دمار از روزگارش درآورد. حادثه با حضور مرد انگلیسی در منزل حاجی ادیب و عذرخواهی او پایان می‌پذیرد اما آرامش پیشین هرگز به ذهن و زندگی حاجی ادیب برنمی‌گردد. این اتفاق پای حاجی را به منزل مشیرالدوله و بزرگان حکومت باز می‌کند و در این رفت‌وآمدها در مسیر علوم جدید قرار می‌گیرد. «او می‌دانست که زمین گرد است، اما وقتی کرهٔ جغرافی بزرگ منزل مشیرالدوله را برای نخستین بار دید تکان خورد، داستان سفر کریستف کلمب و باقی دریانوردان را شنید و مشیرالدوله برایش توضیح داد که وضع خیلی خراب است. یا باید فرنگی شد و یا نوکر فرنگی» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۱۸).

با همان ضربه، حاج ادیب پیام هشدار را از احتمال وقوع فاجعه در آینده دریافت می‌کند و بیدار می‌شود. او که تا آن زمان اندیشهٔ خود را صرف حل معماهای فیلسوف‌هایی مثل ملاصدرا می‌کرد، می‌فهمد که برای حفظ موقعیت اجتماعی‌اش در شرایط جدید جامعه باید توجه خود را به واقعیت‌های محیط پیرامون خود معطوف کند. این حادثه حاجی ادیب را به تأمل واداشت، تأملی از نوع دیگر، «تشنگی همیشگی‌اش دربارهٔ ملاصدرا و شیخ اشراق فروکش کرده بود. درحقیقت مدت‌ها بود که به آن‌ها نیندیشیده بود... در خانهٔ مشیرالدوله مستفترنگ‌ها را دیده بود. از آن‌ها بدش می‌آمد اما بودند و روزبه‌روز زیادتر می‌شدند (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۱۹). همهٔ این‌ها حاج ادیب را به فکر فرومی‌برد و اینکه آینده چگونه خواهد بود؟ او بالاخره به این نتیجه رسید که چاره‌ای جز پذیرش علم جدید و آنچه در عالم واقعیت رخ می‌دهد ندارد. به‌زعم او، زنان در دنیای تازه‌ای که آغاز شده بود، بیش از دیگران در معرض خطر خواهند بود از این‌رو تصمیم گرفت پیش از آنکه دختر هفت‌ساله‌اش، طوبا، در معرض آموزش فرنگی‌ها و مستفترنگ‌ها قرار گیرد خود به آموزش او بپردازد. آموزش او را با الفبا و قرآن شروع کرد و بعد با *گلستان*. از سفر حج موقع عبور از شام یک کرهٔ جغرافی خرید و سعی کرد به دخترش بیاموزد که زمین گرد است و روس و پروس و انگلیس در کجای زمین قرار دارند. حاجی در آموزش‌هایش می‌کوشید میان دانسته‌های جدید و معتقدات سنتی نوعی سازگاری پدید آورد. او بذر عشق به خدا را چنان در دل دخترک کاشت که او در همهٔ عمرش از جستجوی خدا غافل نماند.

شهرنوش پارسی‌پور در آغاز داستانش با شرح زندگی حاج ادیب به‌عنوان نمایندهٔ سنت علمی و دینی عصر و نحوهٔ رویارویی او با مظاهر تمدن جدید، دریچه‌ای را در برابر چشم خوانندگانش می‌گشاید تا نشان دهد که چگونه راهیابی دانش و اندیشه و رسوم جدید به ایران، آرامش دوران سنت را درهم می‌آشوبد و فرهیختگان عصر را بی‌قرار و ناآرام می‌کند؟ او درعین حال به پیوند ناگزیر مظاهر تجدد با سلطهٔ استعمار که مرد انگلیسی نماد آن است، اشاره می‌کند و بدین ترتیب فرارسیدن دوران بغرنجی را در تاریخ مردم ایران یادآور می‌شود. در رمان «*طوبا و معنای شب*» بی‌آنکه نویسنده قائل به تفصیل باشد گویی که دانش و کارشناسی و استعمار را همان‌گونه که عبدالهادی حائری در کتابش شرح داده‌است، دو ریهٔ تمدن جدید می‌داند (حائری، ۱۳۷۲: صفات مختلف).

۲-۵. تجدد و اقشار و طبقات سنت‌گرا

رواج مظاهر تمدن جدید تنها زندگی اقشار فرهیختهٔ جامعه، نظیر حاج ادیب را دستخوش تغییر نمی‌کند بلکه تأثیرش در اقشار دیگر جامعه نیز که با اندیشه‌ها، رسوم و خلق و خصلت‌های سنتی خو گرفته‌اند چشمگیر است. در رمان *طوبا و معنای شب* می‌توان سه رویکرد متفاوت را در رویارویی اقشار سنت‌گرا با تجدد از هم تفکیک کرد که عبارت‌اند از: ستیز با تجدد، پذیرش تجدد و سرگشتگی

در برابر تجدد. این هر سه طیف را کسانی در رمان، نمایندگی می‌کنند. فریدون میرزا، شاهزاده قاجاری، به علت خاستگاه طبقاتی خود مدافع وضع موجود و سنت‌های اشرافی و مخالف هر اندیشه و پدیده تازه‌ای است. حاج ادیب و میرزا کاظم را می‌توان در شمار نمایندگان دو گروه از مردم دانست که در معرض وزش تندباد تجدد قرار گرفته‌اند و هریک با برآورد و انگیزه‌ای در برابر آن سپر انداخته و پذیرای حداقل نموده‌ایی از تجدد شده‌اند. طوبا نماینده کسانی است که در مقابل موج تجدد، متحیر مانده و گرفتار سرگشتگی شده‌اند و برای رهایی از اضطراب در پی راهیابی به عالم معنا هستند.

الف: ستیز با تجدد

فریدون میرزا، شوهر دوم طوبا، شاهزاده‌ای قاجاری است که با سنت‌های اشرافی پرورده شده و مدافع اشرافیت روبه‌افول روزگار خویش است. او از یک سو، مانند بسیاری از وابستگان دربار، عیاش و زن‌باره است و از سوی دیگر قلندرمنش و معتقد به برخی آداب دینی و مدعی نوعی عرفان. او ضد مشروطه است؛ موج مشروطه‌خواهی زندگی اشرافی او و خاندان قاجار را در معرض تهدید قرار داده است. برخلاف برخی از شاهزادگان قاجار که در کشاکش مشروطه و استبداد در کنار مشروطه‌خواهان قرار گرفتند و یا نوعی بی‌طرفی پیشه کردند او مدافع سرسخت محمدعلی‌شاه و دشمن آشتی‌ناپذیر مشروطه‌خواهان است و با هر نوع اندیشه تازه‌ای که موقعیت شاهزادگی و منافع خاندان قاجار را در معرض خطر قرار دهد، سر ناسازگاری دارد؛ از این رو در کودتای محمدعلی‌شاه علیه ملت و مجلس در کنار او و عوامل مدافع استبداد می‌ایستد. سه روز پس از پیروزی کودتا به خانه برمی‌گردد و می‌گوید: «دخل همه مشروطه‌خواهان درآمده و دسته‌دسته در باغ شاه اعدام شده‌اند» (پارسى پور، ۱۳۶۸). پس از فتح تهران هنگامی که شاه قاجار ناگزیر از ترک ایران و پناهندگی به روسیه می‌شود از معدود همراهان شاه خلع شده است. او یک سال در روسیه به سر می‌برد و سرانجام ناچار از بازگشت به ایران می‌شود. او شاهزاده دون‌پایه‌ای است؛ املاکی در آذربایجان دارد که به وسیله مباشرش، میرزا ابوزر، اداره می‌شود. پس از مدتی اقامت در تهران بر سر املاک خود می‌رود.

فریدون میرزا نه فقط با اندیشه‌های نو، مخالف است، بلکه در هر پدیده جدیدی حتی در لوله‌کشی آب و آسفالت خیابان‌ها، دخالت توطئه‌گران را در میانه کار می‌بیند. مشروطه‌خواهان را عامل انگلیس می‌شمارد و حرامی می‌داند. «این حرامیان کارشان به جایی رسیده بود که می‌خواستند آب تهران را در لوله کنند با این بهانه که آب کثیف نشود تا چه بشود؟ هر وقت خواستند لوله آب را ببندند و شهر را صحرای کربلا کنند. می‌خواستند در خیابان‌ها سنگریزه بپاشند و قیر بکشند تا مردم نتوانند راه آب‌ها را تمیز کنند. رعیت را می‌شورانند. این انگلیسی‌ها رعیت را علیه ارباب‌ها می‌شورانند و آقای خیابانی از عوامل آن‌ها بود» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۱۲۲). شاهزاده، مخالف حضور اجتماعی زنان و دخالت آنان در سیاست است. «زن جماعت باید از سیاست بپرهیزد. چون این طوری مثل کفتر خانگی به دام ارادل و اوپاش می‌افتد» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۱۲۲). از نظر او گویی که زن تنها برای عشرت آفریده شده است. گاهی تعبیرهای او درباره زن، نشان‌دهنده ذهنیت آلوده و واپس‌گرایی اوست. او ضمن گفتگو با درویشی می‌گوید «درویش! زن جماعت واقعاً خلاست.» درویش می‌گوید: «از همین خلا، همه ما با سر در برهوت عالم پرتاب می‌شویم.» شاهزاده پاسخ می‌دهد: «چه عمارت به بیرون پرتاب کرده باشد، چه نکرده باشد، خلاست. به علاوه گه خورده. نطفه را پدر می‌دهد؛ زن خلایی است که نطفه در آن می‌افتد. از نور این نطفه است که خلا قابلیت زادوولد پیدا می‌کند» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۱۶۲-۱۳۶۸)، گرچه درویش تأکید می‌کند که «زن و کودکان معصومانند، معصوم ابدی. این مردان بودند که این آینه‌های معصوم را با گل‌ولای لجن می‌آغشتند. زن بالطبع مقدس به دنیا می‌آید، آینه‌ای برای انعکاس ژرفا بود. اگر در ژرفای کسی، خلا وجود داشت، زن تجسم خلا می‌شد و اگر از نور سرشته بود زن نورانی می‌شد» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۶۳) اما شاهزاده فریدون میرزا بر همان دیدگاه تحقیرآمیزش درباره زنان باقی می‌ماند.

ب: پذیرش تجدد

به جز حاج ادیب که نماینده اقشار فرهیخته دوره حاکمیت سنت است و به سبب رویارویی با مرد انگلیسی و حوادث متعاقب آن ناگزیر از پذیرش پاره‌ای از وجوه تجدد، از جمله اهمیت فراگیری علوم جدید، ضرورت آشنایی با دنیا و واقعیت‌های آن و لزوم آموزش دختران برای محافظت آن‌ها از جنبه‌های نامطلوب تجدد می‌شود، میرزا کاظم یکی دیگر از نمایندگان طیف سنت‌گرای جامعه در رمان «طوبا و معنای شب» است. او بازاری و در کار فرش است، از میان توده مردم برخاسته و اندک سواد آموخته‌است، در رمان از وابستگی طوبا است و پس از جدایی طوبا از همسر اولش، رؤیای ازدواج با او را در سر دارد اما به ناگاه یک شاهزاده قاجاری از راه می‌رسد و زن رؤیاهایش را از آن خود می‌کند. او که دل خوشی از وضعیت موجود ندارد، تحت تأثیر این حادثه دستخوش آشوب درونی می‌شود و سرانجام راه دیگری در زندگی برمی‌گزیند. او با موجی که جنبش مشروطیت برانگیخته‌است همراهی می‌کند، از طریق روزنامه‌خوانی در جریان رخدادها قرار می‌گیرد، تغییر شغل می‌دهد و در اداره‌ای استخدام می‌شود و متناسب با موقعیت جدید، لباس اهل بازار را از تن درمی‌آورد و جامعه متجددان عصر و مستفرنگ‌ها را به تن می‌کند.

ج: سرگستگی در برابر تجدد و بازگشت به سنت

طوبا، شخصیت اصلی رمان را می‌توان از گروه سنت‌گرایان تلقی کرد. او در خلال رخدادهای رمان، نقش محوری و وضعیت بغرنجی دارد. اگر در اوان جوانی تحت تأثیر آموزش‌های مختصری که از پدر دریافته بود در قیاس با زنان و دختران دیگر متجدد و متفاوت می‌نمود، هرچه پا به سن می‌گذشت و در معرض حوادث گوناگون قرار می‌گرفت، پای‌بندی او به سنت افزون‌تر می‌شد. از همان سنین پیش از دوازده‌سالگی که شاگرد پدر بود و حاج ادیب سوره مریم و تفسیر آن را به وی آموخته بود، عطش جستجوی خدا و داشتن زندگی مریه‌وار در او برانگیخته شده بود. گرفتاری‌های گوناگون زندگی به‌ویژه بعد از ازدواج با فریدون میرزا، اداره خانواده و تأمین هزینه زندگی در غیبت و حضور شوهری لاقید و بی‌مسئولیت، او را از پیمودن راه دلخواه خود بازداشته بود. چند اطاق خانه‌اش را اجاره داده بود تا از طریق آن امرامعاش کند. خود نیز قالی می‌بافت. شنیدن خبر ازدواج مجدد شوهرش با دختر چهارده‌ساله یکی از رعیت‌هایش، آتش خشم او را شعله‌ورتر می‌کرد. خبرهای ناگواری از هرسو می‌رسید و آشفته‌ترش می‌کرد. در تبریز نیروهای حکومتی «خیابانی» را به قتل رسانده بودند. خبرش را از میرزا ابوذر شنید. طوبا از همان زمانی که تازه با شوهر اولش ازدواج کرده بود خیابانی را شناخت. خیابانی او را از دست چند تن اوپاش که در قبرستان درصدد آزار او بودند نجات داده بود و به خانه‌اش رسانده بود. از همان هنگام دلبستگی معنوی عمیقی نسبت به خیابانی داشت، بی‌آنکه با افکار و مواضع او آشنا باشد، در سیمای او نور خدا را می‌دید. بعدها هم که شوهرش گفته بود که خیابانی رعیت‌ها را علیه اربابان می‌شوراند و نوکر روس و انگلیس است، در اعتقادش به خیابانی چندان تردید نورزیده بود. اکنون از مباشر شوهرش خبر کشته شدن او را می‌شنید.

میرزا ابوذر در عین حال که در خدمت شاهزاده بود، به خیابانی ارادت داشت، وقتی از حوادث تبریز آگاه شده بود از روستا به تبریز آمده بود و از مرگ خیابانی مطلع شده بود. در هجوم مأموران حکومتی، خانه خواهر بیوه میرزا ابوذر نیز بر اثر تصادف، مورد غارت قرار گرفته بود و به ناچار خواهر و خواهرزادگانش ستاره و اسماعیل را با خود به خانه طوبا آورده بود تا چند ماهی تحت حمایت طوبا زندگی کنند و او بتواند فکری برایشان کند. آن‌ها در خانه طوبا مانده بودند و بار مسئولیت دیگری بر دوش او گذاشته شده بود. در ورای گرفتاری‌های زندگی و تلاش برای تأمین معیشت خانواده و تربیت بچه‌ها، او همچنان راه‌هایی را در معنویت و عرفان می‌جست. یک بار به توصیه درویشی برای دیدن گداعلی‌شاه، سرسلسله یکی از فرقه‌های تصوف، تا کرمانشاه رفته بود ولی از این

دیدار نیز چندان طرفی نبسته بود. او بدین سان، همه عمرش را در حیرت و سرگشتگی گذرانده بود و بهره‌ای از مزایای تجدد نبرده بود. ترجیح داده بود تا همچنان عقاید سنتی و خانه قدیمی و فرسوده‌اش را بی هیچ تغییر و تعمیری نگه دارد. طوبا در طول زندگی برخلاف پدر، ذره‌ای شک به دانسته‌های خود راه نمی‌دهد و از بازاندیشی طفره می‌رود. او تا پایان عمر، همان سر نخ را پی می‌گیرد که در کودکی از پدرش گرفته‌است؛ ذهن خود را به روی دیده‌ها و شنیده‌ها می‌بندد، نه می‌بیند و نه می‌شنود. تمام عمر، منتظر است که از سوی خدا انتخاب شود. سال‌ها بدین منوال روزگار می‌گذراند و زندگی را بر خود و دیگران سخت می‌گیرد. «طوبای لچک‌به‌سر، مگر چه کرده بود جز آنکه خط سیری را که پدرش تعیین کرده بود دنبال کند؟ ... اسماعیل باید می‌فهمید او هیچ تقصیری ندارد. همه چیز از حدود اراده او خارج بود. در تمام سال‌هایی که حریم خانه را حفظ می‌کرد، حادثه در بیرون رخ می‌داد. او چیزی نمی‌دانست، هرگز وقت نکرده بود چیزی بداند؛ مسئول چیزی نبود... اگر چند صبحی یک نفس در خیابان راه می‌رفت، اگر در برابر مغازه‌ها می‌ایستاد و به مردم گوش می‌داد، اگر مجله‌های اسماعیل را خوانده بود، اگر به سفر رفته بود و دنیا را دیده بود. چه احمقانه خود را در خانه‌اش حبس کرده بود تا حادثه، ناگهان بر سرش هوار بشود» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۳۸۴ - ۳۸۳). طوبا با همه کشاکش‌های روحی همچنان بر عقاید سنتی خود پایبند می‌ماند و به توصیه پیر، نگهبانی خانه را که نماد سنت بود به عهده می‌گیرد و سرانجام همراه خانه به ویرانی می‌رسد.

۳-۵. گسست نسلی و تقابل اندیشه‌ها

یکی از پیامدهای راهیابی نارس تجدد به جوامع سنتی در هم آشفتن نظام و بنیان خانواده و ایجاد گسست‌های نسلی بود. در دوره حاکمیت ارزش‌های عصر سنت، خانواده از استحکام بیشتری برخوردار بود، وظایف هر یک از اعضای خانواده مشخص بود و هر کسی وظیفه و جایگاه خود را در خانواده می‌شناخت و بدان تن می‌داد. از سوی دیگر ایستایی جامعه، موجب می‌شد غالباً پسران شغل و پیشه پدر را در پیش بگیرند و این نیز سبب تداوم وضعیت معیشتی و ثبات خانواده در گذر نسل‌های مختلف بود. در جوامع سنتی و ایستا غالباً فرزند از حیث شغل، اعتقاد، مشی و منش بیش‌وکم همانند پدر بود و راه او را ادامه می‌داد، همان‌گونه که دختر نیز همان رفتار و خصوصیات مادر را به میراث می‌برد.

تحولات اجتماعی و اقتصادی در عصر جدید تا حد زیادی استحکام و مناسبات درونی خانواده را برهم زد. از جمله «گرفتاری‌های خارجی زن و شوهر سبب شده‌اند که خانواده قسمتی از کارکردهای تربیتی دیرین خود را به سازمان‌های دیگر مانند پرورشگاه‌ها و آموزشگاه‌ها محول کند» (آریان پور، ۱۳۵۷: ۴۱۴). این امر نظام تربیتی حاکم بر خانواده را با چالش مواجه کرد. دوگانگی آموزش و تربیت در خانه و مدرسه، موجب گسست نسلی شد. رمان «طوبا و معنای شب» گزارشگر رخداد‌های مقطعی از تاریخ و جامعه ایران است که می‌توان از آن به دوره گذار از سنت به سوی تجدد تعبیر کرد، از این رو در این دوره، هرچند می‌توان در مواردی استمرار موازین تربیتی و ارزش‌های بین‌نسلی را دید اما نمودهای گسست نسلی و تفاوت و تعارض ارزش‌های میان‌نسلی نیز در آن به‌فراوانی دیده می‌شود. اسماعیل، کمال، مونس و مریم نمایندگان گسست نسلی در داستان هستند. هرچند جز مونس، بقیه، فرزندان طوبا نیستند اما همه را او تربیت کرده و درخانه او بزرگ شده‌اند. کمال البته وضعیت بیش‌وکم متفاوتی دارد؛ نمودهای سرکشی و عصیانگری از همان دوران کودکی در او نمایان بود و سرانجام نیز راه پرخون و خطری را در پیش گرفت. زندگی این چهار نماینده نسل بعد از طوبا، هر یک به‌نوعی تلاطم اجتماعی و فکری دوره‌هایی از تاریخ تحولات ایران را بازتاب می‌دهد. اسماعیل در محفل دوستان خود، به حقایق جدیدی می‌رسد که با تعلیمات طوبا در تضاد است. «آن‌ها محفلی داشتند و به‌اتفاق روزنامه و کتاب می‌خواندند. همچنین فرانسه و آلمانی می‌خواندند. وقتی به این محفل وصل می‌شد، کسی بود برای خودش در دنیا به‌جای قوم و خویش دوستانی پیدا می‌کرد که او را با خود، برابر می‌دانستند. چند نفری از معلمان نیز در بین جمع بودند. اسماعیل عزم جزم

کرده بود به دانشگاه وارد شود، می‌خواست از همه‌چیز، سر درآورد» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۲۹۲). دستگیری و زندانی شدن او در سال ۱۳۱۷ و خبر ارتباط او با یک گروه اشتراکی که در روزنامه چاپ می‌شود، نشان‌دهنده پیوستگی او به گروهی است که بعدها گروه پنجاه‌وسه نفر نامیده شد. در رمان البته از این گروه نام برده نمی‌شود ولی قراین ضمنی نشان می‌دهد که پارسی‌پور در پرداخت این بخش از زندگی شخصیت داستان خود به ماجرای پنجاه‌وسه نفر نظر داشته‌است. اسماعیل بعد از آزادی و سقوط رضاشاه به حزب توده می‌پیوندد و مدتی بعد با انشعاییون از آن حزب جدا می‌شود. او در این دوره، در عین برخی انتقاداتی که به مصدق دارد، کم‌وبیش به نهضت ملی و مصدق می‌گردد. کودتای ۲۸ مرداد او را نیز همانند بسیاری از روشنفکران دیگر به یأس می‌کشد. اسماعیل در رمان، نماینده نسل مایوس و شکست‌خورده پس از کودتاست، با همه خصوصیتی که این نسل داشت. او در عین حال که از باورهای گذشته فاصله گرفته‌است، درگیر تردیدهای فکری گوناگون است؛ یک روشنفکر شکست‌خورده که با همه تقلاها و آرمان‌های اجتماعی به تحقق آرزوهایش نایل نیامده‌است. در حال او نماینده نسلی از روشنفکران ایرانی است که از دنیای سنت فاصله گرفته و آرمان‌های تجددخواهان‌اش به حقیقت نپیوسته‌است.

کمال نماینده نسل سوم بعد از مشروطه است، در فقر پرورده شده‌است. پسر محمود بناست، در روستای محرومی به نام «گود» زندگی می‌کرده‌است. با بیماری محمود بنا، طوبا و مونس، خانواده او را برای مراقبت به خانه خود می‌آورند. کمال، مدتی را در خانه طوبا به سر می‌برد. همین مدت کافی است که تفاوت‌ها و تضادهای اجتماعی و طبقاتی را بشناسد. او سرکش بود. از همان کودکی می‌خواست روزی بزرگ‌تر از همه باشد. تمام بچه‌های محل و مدرسه از او اطاعت می‌کردند. مدتی را که در خانه طوبا گذراند دنیای دیگری را دید که با آنچه تا آن روز در گود دیده بود، تفاوت بسیاری داشت. در آن مدت «همراه خواهر و برادرش به اتفاق آقا و خانم یا آن پیرزن بدقلق به خانه‌های مختلفی به میهمانی رفته بود. دیده بود که بچه‌ها می‌توانند یک اتاق اسباب‌بازی داشته باشند، کفش ورنی بپوشند، لباس‌هایشان همیشه نو باشد و وقتی بعد از بازی، لباس‌هایشان کثیف می‌شود آن‌ها را عوض کنند. بچه در بازگشت به محیط خود، دچار احساس خفقان شده بود. وقتی دوستانش بر سر یک آب‌نبات یا یک موش مرده به سروکله هم می‌کوبیدند، احساس نفرت پیدا می‌کرد. آن‌ها خانه‌های بهتری را نمی‌شناختند. او به این مسئله می‌اندیشید. دوست نداشت در بازی‌های خشن آن‌ها شرکت کند. برعکس دلش می‌خواست دست آن‌ها را بگیرد و ببرد این خانه‌ها را نشان بدهد؛ اما خودش دلش نمی‌خواست در آن خانه‌ها زندگی کند؛ می‌خواست طوری بزرگ شود که خانه خودش با پای خودش بیاید و به او بگوید: بفرماید در من زندگی کنید. باید کارهای بسیار بزرگ می‌کرد، آن قدر بزرگ که همه خانه‌ها در برابر آن کوچک باشند. باید تمام بچه‌های تیتیش‌مامانی که دیده بود جلوی او خم می‌شدند و می‌گفتند او را ببینید که چقدر بزرگ است» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۳۹۸-۳۹۹).

کمال سرانجام به چریک‌ها می‌پیوندد. او درصدد است همه‌چیز را ویران کند و از نو بسازد. گفتگویی که در رمان، میان او و اسماعیل ترتیب داده شده‌است، نشان‌دهنده طرز تفکر سیاسی و اجتماعی اوست و در عین حال، دو نوع‌گرایی را که در میان تحول‌خواهان ایران در آن روزگار مطرح بود، بازگو می‌کند. کمال از ضرورت آتش زدن و ویران کردن خانه سخن می‌گوید: «چون خیلی کهنه است و بوی ماندگی می‌دهد». اسماعیل هم معتقد است، خانه کهنه است ولی ضرورتی نمی‌بیند، خانه را آتش بزند «البته خانه خوبی نبود، کهنه بود، ولی آتش زدن هم کار آسانی نبود، علاوه بر این بعدش چه می‌شد؟ فقط خانه می‌سوخت. آیا کمال طرحی داشت که چیزی به جای خانه بسازد؟ کمال با خشونت، شانه بالا انداخت. این اصلاً مهم نبود. طرح، خودش پیدا می‌شد. وقتی خانه می‌سوخت و تمام می‌شد، یک زمین صاف و یک‌دستی می‌ماند. کمال می‌توانست آن وقت فکر کند چه چیز را باید جای آن بسازد؟ اسماعیل لبخند تلخی زد» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۴۱۳). گاهی که برادر و خواهر خود را به گردش می‌برد برای آن‌ها حرف می‌زد «به عقیده او تمام شهر را باید آتش می‌زدند. این شهر مریض بود و همه را مریض می‌کرد. دچار یک بیماری

لا‌علاج شده بود که برای ریشه‌کن کردنش چاره‌ای وجود نداشت جز نابود کردن آن» (پارس‌پور، ۱۳۶۸: ۴۲۶) کمال از کودکی طعم فقر و اختلاف طبقاتی را چشیده بود. در عصر حاکمیت سنت این قبیل امور به تقدیر نسبت داده می‌شد و از همین رو قابل تحمل بود، اما در دوره‌ای که کمال می‌زیست، هر پدیده اجتماعی، زاینده عوامل مشخص اجتماعی و سیاسی تلقی می‌شد و امری صرفاً زمینی به حساب می‌آمد. او معتقد بود که همه نگون‌بختی‌ها، زاینده فقر است. «کثافت از فقر می‌زاید، حقارت از فقر می‌زاید و شیطان نتیجه عجز است. گفته بود حال آن را ندارد که به خاطر یک لقمه نان پیش هرکس و ناکس خم شود و بعد برود خانه زن و بچه‌اش را بکوبد. می‌خواست دنیا را عوض کند. اول باید میخ‌های این چهارچوب را می‌کند، باید فقر را در چهارچوب فقر می‌سوزانید» (پارس‌پور، ۱۳۶۸: ۴۵۱).

در این گفتگوها، خانه طوبا و شهر نماد «ایران» است، و کمال نماینده «انقلابیونی» که جز به ویرانی وضع موجود نمی‌اندیشند و هیچ برنامه‌ای برای بعد از ویرانی ندارند. می‌دانند که چه نمی‌خواهند ولی نمی‌دانند که چه می‌خواهند و این حکایت چند نسل از جوانان ایران است که در رمان، کمال، سیمای آنان را بازتاب می‌دهد اما اسماعیل به نسل میانی تعلق دارد. او زندان‌های دوران رضاشاه را تجربه کرده است، مدتی در حزب توده فعال بوده، به نهضت ملی مصدق گرویده بود، در محافل روشنفکری حضور داشته و کتاب‌خوانده و تجربه‌دیده است. او می‌داند که پیش از ویران کردن باید به ساختن اندیشید. آنچه دشوار است، ساختن است نه ویران کردن.

کمال پای خواهر خود، مریم را که در خانه طوبا و تحت سرپرستی اسماعیل و مونس بزرگ شده است، به فعالیت‌های چریکی می‌کشانند و سرانجام او که حامله است و تیرخورده، خود را به خانه طوبا می‌رساند و در همان‌جا می‌میرد و در کنار ستاره، خواهر اسماعیل، در حیاط خانه طوبا دفن می‌شود.

در رمان طوبا و معنای شب عدول از معتقدات و سنت‌ها به‌ویژه در میان کسانی چشمگیر است که از طبقات فرودین جامعه برخاسته‌اند. آن‌ها بیش از دیگران، تحت تأثیر اندیشه‌های چپ قرار می‌گیرند. اسماعیل، کمال و مریم چنین کسانی را نمایندگی می‌کنند.

فرزندان طوبا به نسل میانی، تعلق داشتند. آنان در وضعیت دیگری، بزرگ شده بودند. دختر بزرگش، منظرالسلطنه، در اواخر دوره قاجار با یک شاهزاده قاجاری ازدواج کرده بود. دختر دومش، اقدس‌الملوک، پس از خلع احمدشاه با یک شاهزاده دیگر قاجاری ازدواج کرده بود که خانواده‌اش درصدد عزیمت به پاریس و ملحق شدن به شاه مخلوع بودند. بدین ترتیب حبیب‌الله میرزا، تنها پسرش و مونس‌الدوله با طوبا مانده بودند. این دو وضعیت، متفاوتی داشتند. حبیب‌الله میرزا، دلبستگی به ارزش‌ها و رسوم اشرافی را از پدر به ارث برده بود. پدرش بعد از روی کار آمدن رضاشاه، حکومت خطه کوچکی را که در آذربایجان داشت از دست داده بود و پیش از آن غرورش را، حبیب‌الله میرزا به طبقه اجتماعی خود می‌بالید و از تغییرات به‌وجودآمده در جامعه به دلیل از بین رفتن موقعیت و امتیاز شاهزادگی خود آزرده‌خاطر بود.

وقتی شازده‌بابایش از حکومت کنار گذاشته شد و وقتی مادر سراسیمه نام خانوادگی آن‌ها را به نام خود برگرداند تا دچار مزاحمت‌های حکومت جدید نشوند، پسر بچه درخت هولناکی فرورفت. آرزوی اسب و اسب‌سواری همانند یک شاهزاده حقیقی به دلش مانده بود (پارس‌پور، ۱۳۶۸: ۲۷۴).

تحولات پس از سقوط حکومت قاجار، اشرافیت خانوادگی او را نابود کرده بود. هرچند حتی پیش از جدایی پدر و مادر، خانواده‌اش از رفاه چندانی برخوردار نبود، اما هرچه بود، پدر شاهزاده بود. همه در سلام کردن به او از یکدیگر پیشی می‌گرفتند اما اکنون حتی

نام خانوادگی او هم تغییر یافته بود، هیچ نشانی از اشرافیت پیشین برجای نمانده بود. «حبیب‌الله میرزا در اوقات بیکاری، روی زمین دراز می‌کشید و به دوران فخر و شکوه خانواده‌اش فکر می‌کرد و حسرت می‌خورد. چه کسی باور می‌کرد یک روز برسد که شازده‌بابایش در خیابان راه برود و کسبه در سلام کردن به او از هم پیشی نگیرند؟» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۲۷۵). آخرین ضربه وقتی فرود آمد که او خبر مرگ پدرش را شنید. او در آن زمان دانشجو بود «مرگ شاهزاده کمر حبیب‌الله را شکسته بود. آخرین خاطره مهم جلال خانوادگی با شاهزاده به خاک سپرده می‌شد» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۲۹۶). حبیب‌الله می‌دانست باید ازدواج کند. عزم جزم کرده بود با قوم و خویش ازدواج کند تا شیرازه خانواده بیش از این از هم ننگسلد. باید از خودش و از طایفه‌اش دفاع می‌کرد. نباید می‌گذاشت تغییرات جدید همه‌چیز را جاکن کند. اخمی در صورتش پیدا شده بود. با خودش عهد کرد در برابر فروریزش همه‌چیز و همه‌کس بایستد و مقاومت کند (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۲۹۶-۲۹۷).

در میان فرزندان طوبا و شاهزاده فریدون میرزا، مونس وضعیت دیگری داشت از یک سو تحت تأثیر مادر خود به مذهب و عرفان گرایش داشت و از سوی دیگر تحت تأثیر اسماعیل و آنچه در جامعه متحول بعد از سقوط قاجار می‌گذشت او را با موج تجدد همراه می‌کرد. نخستین کسی از خانواده بود که به استخدام یک اداره دولتی درآمد، آن هم در زمانی که جز چند زن مسیحی و یهودی، هیچ زن مسلمانی حاضر به استخدام در اداره‌های دولتی نبود. او پس از ازدواج با یک عضو بلندپایه و مسن وزارت خارجه و جدایی از وی، پنهانی با اسماعیل ازدواج کرد. او از اول دلبسته اسماعیل بود و به نوعی تحت تأثیر اندیشه‌های او قرار داشت. این همه گواه هنجارشکنی او بود و نشان‌دهنده عدول از مقررات خانوادگی بود که به نوعی با اشرافیت گره خورده بود. وقتی به مادرش گفت که به‌زودی کار خواهد کرد. «طوبی در اندیشه وحشتناکی فرورفت. دخترش می‌خواست کار کند، هیچ‌کس نشنیده بود زن در اداره در جایگاه مردان کار کند. مردم چه می‌گفتند؟ لابد دختر را تا سطح فاحشه‌ای تنزل می‌دادند» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۳۰۲). او به نصیحت‌های خواهر بزرگش هم اعتنا نکرد «چقدر روز گذشته خواهرش، منظرالسلطنه، در گوشش خوانده بود که کار در اداره برای زن‌ها، توأم با بدنامی است. در تمام شهر فقط چند نفر زن به این کار اشتغال داشتند و اغلب از دختران خانواده‌های مسیحی بودند. حتی یهودی‌ها، دخترشان را پی کار به اداره نمی‌فرستادند، چه برسد به دختر شاهزاده فریدون میرزا، از خاندان سلطنتی، و مونس در ذهنش شانه بالا انداخته بود. حتماً می‌خواست کار بکند، حتماً می‌خواست زن اسماعیل بشود. حتماً می‌خواست بچه‌های اسماعیل را به دنیا بیاورد و همه این کارها را می‌کرد. هنگامی که در آخر وقت از جای برخاست سرش را بالا گرفته بود، دیگران کم‌وبیش اندکی از او پایین‌تر بودند. منظرالسلطنه ارزش مسئله‌ای را درک نمی‌کرد، روی پای خود ایستادن و به خود متکی بودن» (پارسی‌پور، ۱۳۶۸: ۳۱۰).

پس از سقط بچه‌اش او نازا شد و بیش از گذشته به مذهب و عرفان تمایل یافت با مادر به نزد گداعلی‌شاه، یک پیر مدعی ارشاد رفت تا از تعلیمات او برای چاره‌اندیشی دشواری زندگی و کشمکش‌های فکری و روحی‌اش بهره‌مند شود. با شروع نهضت ملی در صف هواداران مصدق قرار گرفت و بیش از شوهرش، اسماعیل، در دفاع از مصدق کوشید. به‌رحال او را می‌توان نماینده گروهی از جوانان تلقی کرد که در عین تأثیرپذیری از موج تجدد، همچنان دلبسته سنت باقی می‌مانند و می‌کوشند میان سنت و تجدد، گونه‌ای سازگاری پدید آورند.

۴-۵. تجدد و طبقات اجتماعی

یکی از پیامدهای رواج تجدد و اندیشه‌های نوگرایانه، برهم خوردن نظام طبقاتی و امتیازات موروثی بود. هرچند این روند از دوران صدارت امیرکبیر آغاز شده بود و پس از فرودفرزهایی، انقلاب مشروطیت فصل تازه‌ای در مخالفت با امتیازهای موروثی گشوده بود باین‌حال تا پایان عصر قاجار، امتیازات مبتنی بر اشرافیت موروثی همچنان پابرجا بود. سقوط قاجار و لغو لقب‌ها و عنوان‌های

اشرافی، ارزش‌ها و امتیازهای اشرافیت مبتنی بر وابستگی نظام سیاسی پیشین را از بین برد هر چند پس از آن به تدریج، گونه دیگری از اشرافیت اداری و سیاسی پا به عرصه نهاد ولی هرچه بود، اشرافیت پیشین، نتوانست تجدیدحیات کند. دگرگونی‌هایی که با گسترش آموزش‌های نوین همراه بود، اندک‌اندک به کسانی از طبقات میانی و فرودین جامعه امکان داد تا بتوانند جایگاه‌ها و موقعیت‌هایی را که پیشتر ویژه اشراف بود، به دست آورند. از سوی دیگر این تحولات، موازین اشرافی را نیز مخدوش کرد و کسانی که تبار اشرافی داشتند، جسارت آن را یافتند که بدون اعتنا به معیارهای اشرافی طبقه خود در زندگی، مسیر دلخواه خویش را در پیش بگیرند. در رمان *طویا و معنای شب* اسماعیل، مونس و کمال از جمله کسانی هستند که بر اثر دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرند که با اقتضای طبقه اجتماعی آنان سازگار نبود. اسماعیل این امکان را می‌یابد که با تربیت و حمایت طویا درس بخواند و به دانشگاه برود و سرانجام با دختر طویا که نسب و تبار اشرافی دارد ازدواج کند. هرچند این ازدواج، مدت‌ها پنهان می‌ماند ولی عاقبت پذیرفته می‌شود. این پذیرش البته با نوعی دست‌کاری در تبار و پیشینه اسماعیل رخ می‌دهد. منظرالسلطنه و حبیب‌الله میرزا، خواهر و برادر مونس، برای سازگار ساختن موقعیت او با جایگاه طبقاتی و اشرافی خاندان خود، تصویر دیگری از خانواده او شایع می‌کنند «اطرافیان شروع کرده بودند در اسماعیل فضایی را کشف کنند. بی‌شک او مرد خوش‌قیافه‌ای بود، همچنین شک نبود که تحصیلات خوبی داشت و سوادش فوق‌العاده بود. مردم اکنون می‌دانستند که او چندان هم بی‌پدرمادر نیست. پدرش یک تاجر بزرگ بود که بر اثر انقلاب بالشویکی ورشکست شده بود و مادرش در اثر ضربه روحی از این حادثه، در اواخر عمر حافظه‌اش را از دست داده بود و خواهرش اکنون همسر ملاک بزرگی در آذربایجان بود و در منطقه خودش کیابایی داشت» (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۳۵۳). در آغاز نیز درست، همین ملاحظات طبقاتی بود که سبب ازدواج پنهانی آن‌ها شده بود. استخدام مونس در بانک و ازدواج با اسماعیل، نوعی سرکشی علیه معیارهای اشرافی خانواده بود.

پرسید آیا زن، خیال ازدواج مجدد ندارد؟ و مونس گفته بود: اگر شوهر پیدا بشود. اسماعیل پرسیده بود آیا او می‌تواند آن شوهر باشد؟ و زن گفته بود: به شرط آنکه هیچ‌کس نفهمد، بله. هر دو می‌دانستند چرا. این خانواده از دماغ فیل چکه کرده، بر زمین افتاده بود؟ اسماعیل، پسرخاله ترکه بود، هرچقدر که شاگرداول می‌شد یا خود را به مدارج عالی می‌رساند، باز پسرخاله ترکه باقی می‌ماند. چیزی که برای مونس اهمیت نداشت، سهل است تمام دوران کودکی‌اش را در روئای همسری اسماعیل سپری کرده بود اما بقیه این را درک را نمی‌کردند، حتی طویبى ... (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۳۰۸-۳۰۹).

همین تزلزل در مناسبات طبقاتی بود که موجب آزرده‌گی حبیب‌الله میرزا می‌شد.

حبیب‌الله با اندوه می‌دید، موجودات مشکوکی نظیر اسماعیل از پلکان ترقی بالا می‌روند. این‌ها شاید اغلب نمی‌توانستند نام پدر بزرگشان را هم بر زبان بیاورند، چون یا او را نمی‌شناختند و یا اگر می‌شناختند، آن قدر قابل نبود تا بر زبانش بیاورند اما از نردبان ترقی بالا می‌رفتند. لباسشان مرتب بود، لفظاً قلم صحبت می‌کردند، اغلب از او باسوادتر بودند. مرد جوان، اندوه زده و دل‌مرده، عقب می‌نشست. کار دنیا رو به خرابی بود، بی‌سرو پاها در همه‌جا نفوذ می‌کردند. حبیب‌الله در خلوت، شانه بالا می‌انداخت. کم‌کم یاد می‌گرفت، دیگر به آن‌ها فکر نکند. هرچه بیشتر در دایره معاشرت‌های تنگ خانوادگی خودش را محصور می‌کرد (پارسى پور، ۱۳۶۸: ۳۵۲).

بدین ترتیب شهرنوش پاریسی‌پور در رمان *طوبا و معنای شب* زندگی زنان و مردان ایرانی را روایت می‌کند که در حاشیه تاریخ، از مشروطیت تا آستانه انقلاب، در کشاکش سنت و تجدد دوران ملتهبی را می‌گذرانند. دورانی که رواج نمودهای سطحی تجدد و نادیده گرفتن ارزش‌های بنیادین آن از یک سو و بی‌اعتنایی به سنت‌های ریشه‌دار واپسین سال‌های حکومت پهلوی دوم، ایران را مستعد ورود به دوران تازه‌ای از تقابل سنت و تجدد می‌سازد.

نتیجه‌گیری

با بررسی *طوبا و معنای شب* از منظر سنت و تجدد به این نتایج، می‌توان دست یافت: ضرورت دستیابی به مظاهر تجدد در تاریخ ایران با شکست ایران از روسیه آشکار می‌شود، در رمان *طوبا و معنای شب* نیز اهانت یک مرد انگلیسی به حاج ادیب، یک عالم سنت‌گرای غرق در تأملات فلسفی، او را به ضرورت شناخت دنیای جدید و آشنایی با دانش‌های نو، رهنمون می‌شود. راهیابی نمودهای تجدد نه فقط نظام سیاسی حاکم بر کشور را دگرگون می‌کند بلکه نظام و معیارهای ارزشی جامعه را دستخوش تغییر می‌سازد و شخصیت‌های داستان را به تجدیدنظر و بازاندیشی و یا مخالفت با معیارهای نو وامی‌دارد. گروه‌های اجتماعی متناسب با موقعیت خاص خود واکنش‌های گوناگونی را در برابر موج تجدد بروز می‌دهند و با وجود ایستادگی کسانی در برابر آن، تجددخواهی رواج می‌یابد و سنت‌گرایان را به اضطراب و انزوا می‌کشاند و یا به تن دادن به آن وامی‌دارد. کسانی که در متن سنت پرورش یافته‌اند یا با تجدد به مقابله برمی‌خیزند، یا با تلفیق برخی از موازین آن با معتقدات و رسوم سنتی به آن تن می‌دهند یا گرفتار حیرت و اضطراب می‌شوند و به انزوا پناه می‌برند. رواج تجدد موجب تزلزل ارزش‌های طبقاتی و اشرافی می‌شود و زمینه تضعیف طبقات قدرتمند و برکشیده شدن طبقات میانی و فرودین جامعه را فراهم می‌آورد. گسترش تجدد، نظام سنتی خانواده را دچار آشفتگی می‌کند و زمینه گسست‌های نسلی را فراهم می‌آورد. چنان‌که آشنایی با افکار جدید، اسماعیل، کمال و به‌دنبال آن‌ها مریم و تاحدی مونس را به نوعی هنجارشکنی در پذیرش بی‌چون‌وچرای باورهای گذشته و سنت‌های مرسوم خانوادگی وامی‌دارد.

منابع

- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۸۷). روشنفکران ایران در عصر مشروطیت. تهران: نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵). اندیشه ترقی و حکومت قانون. عصر سپهسالار، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- آریان‌پور، امیرحسین (۱۳۵۷). زمینه جامعه‌شناسی. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- آرین‌پور، یحیی (۱۳۷۲). از صبا تا نیما، تهران: انتشارات زوآر.
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۸۹). تراشیدم، پرستیدم، شکستم، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بیرو، آلن (۱۳۸۰). فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، تهران: انتشارات کیهان.
- پاریسی‌پور، شهروشن (۱۳۶۸). طویا و معنای شب، تهران: انتشارات اسپرک.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴). موج چهارم، ترجمه منصور گودرزی، تهران: نشر نی.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲). تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین، تبریز: مؤسسه تحقیقات علوم انسانی-اسلامی دانشگاه تبریز.
- رهبری، مهدی (۱۳۸۷). مشروطه ناکام؛ تأملی در رویارویی ایرانیان با چهره ژانوسی تجدد، تهران: انتشارات کویر.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۴). نوسازی سیاسی در عصر مشروطه ایرانی، تهران: نشر اختران.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۵). تأملی در مدرنیته ایرانی، ترجمه جلال توکلیان، تهران: انتشارات طرح نو.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۹). رمان‌های معاصر، تهران: انتشارات نیلوفر.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۳). صد سال داستان‌نویسی در ایران، تهران: نشر چشمه.
- هودشتیان، عطا (۱۳۸۱). مدرنیته، جهانی شدن و ایران، تهران: انتشارات چاپخش.